



هنر ، هنرمند و نقد هنری

■ سید حسن حسینی

اشاره:

هنر به نردبان شبیه‌تر است تا آسانسور. وسیله بالا رفتن است، بالا برنده نیست.

هنرمندان مقلد هم مراتب و درجاتی دارند. همه طوطیها نمی‌توانند حرف زدن انسان را تقلید کنند.

عظمت روحی یک هنرمند در لحظه برخورد با هنرمندی که از او بالاتر است ظاهر می‌شود.

«هنرمند بی‌طرف» ترکیب بی‌معنی و ابلهانه‌ای است. هنر یعنی طرفداری و هنرمند یعنی طرفدار.

تردید در لحظه خلق هنر، مثل چرت زدن هنگام رانندگی است.

موعظه اخلاقی برای هنرمندی که با فساد به شهرت رسیده، مثل برشمردن فواید گیاهخواری برای یک گرگ کهنه‌کار است.

بله می‌توان در هنر شگردهای غیر اخلاقی را به کار گرفت. همان‌طور که با ماشین زباله‌کشی هم می‌توان به مجلس عروسی رفت!

هنر یعنی شیرجه رفتن در یک قطره شبنم و احياناً غرق شدن در آن!

هنر خوب مثل ابری مسافر است که بی‌گذرنامه سفر می‌کند. هیچ ابری را نمی‌توان به پاسگاه جلب کرد یا با چکش به قسمتی از آسمان میخکوب نمود.

هیچ هنرمند مؤمنی محو جمال هنر خویش نمی‌شود. همان‌گونه که هیچ دریایی در خودش غرق نمی‌گردد!
هنر یعنی دهان‌گشایی روح. دهانها به اغراض گونه‌گون گشوده می‌شوند: دهانی به آه، دهانی به نیایش، دهانی به خمیازه، دهانی به دشنام و دهانی به لبخند.

هیچ هنرمند عاقلی دهانه اسپش را به دست باد نمی‌سپارد!

هنر پنجره‌ای است رو به باغ ناشناخته‌ها. ایمان این پنجره را باز می‌کند. شك آن را می‌بندد و الحاد با کاغذی سیاه آن را می‌پوشاند.

هنرمند مثل کرم ابریشم تا دوره‌ای را در پیله نگذراند بال پرواز در نمی‌آورد.

بهتر است بعضی هنرمندان به جای شلوغ کردن، با وجدان خویش خلوت کنند.

دو گروه برای همیشه از درک زیبایی هنر بی‌نصیب می‌مانند: تاجران و فاجران.

هنرمند گمراه مثل پزشک قلبی است که معمولاً بعد از کشتن چند مریض، قلبی بودنش معلوم می‌شود.

هنر خوابی است که هنرمند می‌بیند و مخاطبانش هر يك به فراخور حال خویش آن را تعبیر می‌کنند!

تشویق يك هنرمند بی‌استعداد مثل هورا کشیدن برای يك سخنران لال است!
هنرمندی که به آسانی خدا را فراموش می‌کند، مطمئن باش بندگان خدا را آسان‌تر فراموش خواهد کرد.

غرور مثل سوراخ پنهان در بدنه کشتی، مأمور غرق کردن تدریجی هنرمند است.

آنها که اخلاق را سد راه هنر می‌دانند؛ یا درکشان از هنر نادرست است یا از اخلاق، و یا از هر دو.

هنرمند با میوه درخت یک فرق بیشتر ندارد: میوه وقتی رسید می‌افتد، هنرمند وقتی افتاد می‌رسد!

دو خط موازی را از اقلیدس بگیر و به ذهن هنرمند بسیار تا یکدیگر را قطع کنند!

هنرمندان ضد اخلاق که با یکدیگر رقابت می‌کنند، فی‌الواقع برای آخر شدن مسابقه می‌دهند!

نمازگزار کثیرالشک، شکش باطل است و هنرمند کثیرالشک هنرش!

خیال، فتیله چراغ هنر است. اگر آن را خیلی پایین بکشیم چراغ خاموش می‌شود و اگر زیاد آن را بالا ببریم، دود می‌زند.

اولین خواننده بعضی از آثار ادبی شیطان است.

هر کتاب بی‌محتوا یک چک بی‌محل است.

در هنر، برخورداری از نیروی خیال با خیالاتی بودن فرق دارد.

هنر بدون اخلاق یعنی چهارپایه‌ای با سه پایه!

تجارت با هنر مثل آدمکشی با کارد جراحی است.

نقش مدرک در هنر مثل نقش قندشکن در خیاطی است!

هنر برای هنر یعنی نردبان برای نردبان!

هنر نردبانی است که به بام حقیقت منتهی می‌شود به شرط آنکه آن را به دیوار ایمان تکیه دهی.

منتقدی که در یک اثر هنری فقط عیوب آن را برمی‌شمارد به تعداد خوبیهای نگفته آن اثر، دروغ گفته است.

نمایش یک فیلم خوب با پیام عدالت و انصاف در جمع تاجران، مثل ایراد یک سخنرانی فصیح در گورستان تحت عنوان «فوائد زندگی» است!

کسی که می‌کوشد با ادعای صرف بر بام هنر برآید در واقع تلاش می‌کند تا از شکل یک نردبان که روی دیوار نقاشی شده است، بالا برود.

هنر زلزله‌ای است که هر چه شدیدتر باشد سازنده‌تر است.

هنر بی‌تعهد مثل نماز بدون نیت، باطل است.

مبطلات هنر پنج قسمت است. یک قسمت بی‌اطلاعی از مبانی هنر و چهار قسمت دیگر فساد اخلاق هنرمند.

وحدت معنوی در یک اثر هنری مثل اتصال در صفوف نماز جماعت، ضروری و واجب است.

اخلاق جاده هنر است و تکنیک مرکب هنرمند.

برخی با ماشین آخرین سیستم در جاده‌های سنگلاخ و مالرو می‌رانند و برخی سوار بر الاغ در اتوبان می‌تازند!

در نظر من، هنرمندانی که با هنرشان خداوند را تهدید می‌کنند مثل فطره چکانهایی هستند که برای اقیانوس آرام خط و نشان می‌کشند!

چاپ یک شعر در ماهیت آن بی‌تأثیر نیست. یک شعر بد وقتی چاپ شد، می‌شود یک شعر بدتر!

نیچه گفت: شاعران آب را گل آلود می‌کنند.
و شاعران می‌گویند: فیلسوفان آفتاب را!

می‌توان خوب شعر گفت و شعر خوب نگفت. همچنین می‌توان شعر خوب گفت و خوب شعر نگفت. شاعر واقعی کسی است که خوب شعر بگوید و شعرا خوب بگویند.

شعر خالی از احساس و عاطفه همچون اتومبیل بی‌بنزین است. بله می‌توان روی صندلی آن لم داد ولی با آن به جایی نمی‌توان رسید.

يك شاعر خوب بايد از قوانين منطق به خوبي آگاه باشد تا به هنگام سرودن شعر آنها را شاعرانه نقض كند!

شاعري كه با منتقدين آثارش قهر كرده است مثل هواپيمايي است كه ارتباطش با برج مراقبت قطع شده باشد!

عقل و منطق براي شعر مثل ريش و سبيل براي كودكان است!

يك شعر خوب يك راز سر به مهر است كه شاعر و خواننده شعر در افشا شدن آن سهم مساوي دارند.

دلنشين ترين غزل بعضي از غزلسرايان معاصر، همان غزل خداحافظي است!

اصلاح يك شعر بد به مراتب مشكل تر از سرودن يك شعر خوب است.

شعر بي فرهنگ مثل خانه بي در و پيكر است.

اگر در انجمن ادبي خفاشان قصيده اي در مدح آفتاب بخواني، مطمئن باش صلهات جز لعن و نفرين نيست.

شعر ناسروده شمشيري كشيده در دست شاعر است كه پس از سرودن غلاف مي شود.

شعرهاي شاعران وصيت نامه آنهاست؛ اما لزوماً نبايد به همه آنها عمل كرد!

يك شاعر خلاق از خدا الهام مي گيرد و يك شاعر معمولي از يك شاعر خلاق!

مضامين يعني فرزندان شاعر.
آدمي كه طعم پدر شدن را چشيده باشد هرگز راضي به دزدیدن فرزند ديگران نمي شود!

مضمون، فرزند شاعر است. شاعري كه با سرقت مضامين ديگران ديوان ترتيب مي دهد في الواقع سرپرست نالايق پرورشگاهي شلوغ و پر سر و صداست!

